

لذت پیش‌روی / برتولت برشت و رویای جامعه‌ی بی‌طبقه (بخش نخست) / برگردان کاووس بهزادی

متن حاضر برگرفته از مجموعه‌مقالات *Brecht und Klasse und Traum* به‌کوشش فالک اشتربیلو (Falk Strehlow) است که با ویرایش و تلخیص قابل‌توجهی منتشر شده است. این اثر در ۱۰ فوریه‌ی ۲۰۲۳ در انتشارات Verbrecher-Verlag به چاپ رسیده است. از ناشر و نویسنده برای اجازه‌ی انتشار مقاله، پیشاپیش تشکر می‌کنیم.

برشت مفهوم «طبقه» را در چارچوبی مارکسیستی و دیالکتیکی، به‌مثابه یک رابطه‌ی اجتماعی درک می‌کرد. فشرده‌ترین بیان این تلقی را می‌توان در شعر کودکانه‌ی او تحت‌عنوان «الفبا» (۱۹۳۴) یافت، آن‌جا که می‌نویسد: «مرد ثروتمند و مرد فقیر / روبه‌روی هم ایستادند و به هم نگریستند / و آن فقیر، رنگ‌پریده، گفت: / اگر من فقیر نبودم، تو ثروتمند نبودی».

بر پایه‌ی این دریافت برشتی، «فقیر» را نمی‌توان مستقل از میلیارد تصور کرد؛ همان‌گونه که کارمزدی بدون مالک بنگاه یا سهام‌دار عمده، مستأجر بد حساب بدون مالک یا کنسرن‌های املاک، بدهکار بدون طلبکار، و کارگر شبکه‌ی توزیع بدون جف بزوس قابل تصور نیست. همچنین میلیون‌ها انسانی که از درآمد کار خود زندگی می‌کنند را نمی‌توان جدا از آن ۶۲۷ هزار فردی در آلمان دانست که بنا بر داده‌های اداره‌ی آمار فدرال، صرفاً از درآمد سرمایه‌دارانه ارتزاق می‌کنند - درآمدی که گروه نخست آن را تولید می‌کنند.

اگر کسی مدعی شود که از طریق کار سخت به ثروت دست یافته است، باید - در امتداد همین منطق - یادآور شد که امکان ثروت همواره در دل روابط اجتماعی شکل می‌گیرد، نه در خلأ فردی. برشت در «خطاب به آیندگان» یادآور می‌شود که حتی خشم نسبت به بی‌عدالتی نیز صدا را خشن و چهره را دگرگون می‌کند؛ آنان که می‌خواستند جهانی مهربان‌تر بسازند، خود نتوانستند مهربان بمانند. او همچنین به‌طراز به فرمالیست‌هایی می‌تاخت که «ماده» را آن‌قدر دستکاری می‌کنند تا به «صورت» مطلوب برسند، بی‌آن‌که چیزی از واقعیت عینی باقی بماند («صورت و ماده»)/

برشت خواهان نوعی «تفکر ساده و قابل‌فهم برای همگان» بود—تفکری که در خودبستگی زیبایی‌شناختی فرو نرود و اگر به انتزاع روی می‌آورد، از واقعیت نگریزد، بلکه همچون شاهینی که برای شناسایی هدف اوج می‌گیرد، در خدمت شناخت و مداخله در واقعیت قرار گیرد («ممتی. کتاب دگرگونی‌ها»).

او روشنفکران فردگرا در فضای رقابتی دانشگاهی را به نقد می‌کشید—آنان که بدون اتکا به کار جمعی، و تنها با امکانات محدود فردی، «کلبه‌های» خود را بنا می‌کنند و افقی فراتر از آنچه یک فرد به‌تنهایی قادر به ساختنش باشد، نمی‌شناسند («آقای کوینر و اصالت»). برشت به «کارگران فکری» به‌مثابه یک طبقه با دیده‌ی تردید می‌نگریست، زیرا آنان ناگزیرند مراقب باشند که

«سرشان معاششان را تأمین کند» — و در سرمایه‌داری، این امر اغلب زمانی بهتر تحقق پیدا می‌کند که اندیشه در خدمت تولید اموری زیان‌بار برای دیگران قرار گیرد.

دگرارزش‌گذاری ارزش‌ها

برشت وظیفه‌ی روشنفکر سوسیالیست را در رساله‌ی «پنج دشواری در نوشتن حقیقت» (۱۹۳۵، در تبعید) چنین صورت‌بندی می‌کند: کسی که بخواهد با دروغ و نادانی مقابله کند و حقیقت را بنویسد، باید دست‌کم بر پنج دشواری غلبه کند:

نخست، شجاعت نوشتن حقیقت، در شرایطی که او همه‌جا سرکوب می‌شود، دوم، توانایی تشخیص آن در وضعیتی که همه‌جا پنهان شده است، سوم، مهارت در تبدیل آن به سلاحی کارآمد، چهارم، داوری در انتخاب کسانی که حقیقت در دست آنان مؤثر واقع می‌شود و پنجم، زیرکی در انتشار آن میان دیگران. منظور او از این «دیگران» طبقه‌ی کارگر و جنبش کارگری است.

نقطه‌ی عزیمت این بحث، تنش‌ی ظاهری میان بازنمایی «طبقه» در آثار نمایشی برشت و رؤیای او از تحقق کمونیسم است — یعنی جامعه‌ای بی‌طبقه که در آن استثمار انسان از انسان از میان رفته و انسان پشتیبان انسان است، چنان‌که در «خطاب به آیندگان» آمده است.

خوانش برشت از منظر «طبقه» همچنین نشان می‌دهد که او دست به نوعی دگرارزش‌گذاری می‌زند: اگر نیچه ارزش‌های مسیحی را در جهت‌ی (سوسیال-) داروینستی بازتعریف کرد، برشت ارزش‌های بورژوازی را در جهت‌ی پرولتری دگرگون می‌کند. او نیز با ترحم مخالفت می‌کند، اما نه برای طرد آن به‌عنوان بازمانده‌ای اخلاقی، بلکه از آن رو که آن را امری انفعالی، متعلق به خرده‌بورژوازی و فاقد پیامد سیاسی می‌داند.

در نمایش «انسان نیک سچوان»، شخصیت اصلی - شنه، زنی نیک‌خواه و بخشنده - برای آن‌که بتواند در شرایطی ناعادلانه به حیات خود ادامه دهد، ناگزیر است در قالب شخصیتی دیگر به نام «شوی‌تا» ظاهر شود؛ شخصیتی سخت‌گیر، حسابگر و بی‌رحم‌تر که امکان بقا را فراهم می‌کند. از این‌رو، باید گفت شنه بدون شوی‌تا قادر به بقا نیست. این دوگانگی نشان می‌دهد که در شرایط موجود، نیکی صرف برای زیستن کفایت نمی‌کند. کمک‌های فردی — برای نمونه به بی‌خانمان‌ها - در نهایت فرد را در چرخه‌ای از ناتوانی اقتصادی گرفتار می‌کند. از همین‌رو، تأکید بر «تغییر» به‌جای «خیریه» و بر «همبستگی» به‌جای «ترحم» معنا پیدا می‌کند.

برشت این موضوع را نقد می‌کند که بازنمایی طبقه‌ی کارگر صرفاً به‌عنوان قربانی، خود بیانگر نگاهی بورژوازی است. توصیف رنج‌ها بدون اشاره به علل قابل‌رفع آن‌ها، یا طبیعی جلوه‌دادن این رنج‌ها، منجر به تضعیف رنج‌دیدگان و تقویت عوامل رنج می‌شود («مبته»).

از این‌رو، برشت می‌کوشد ترحم را به «خشم» نسبت به شرایط بدل کند. مسئله برای او اخلاق فردی نیست، بلکه ایجاد شرایطی است که در آن انسان بتواند «آزاد، عادل و شجاع» باشد، بی‌آن‌که خود یا دیگران رنج بکشند. به‌عبارت دیگر، اخلاق در پیوند با مبارزه علیه استثمار و سلطه معنا پیدا می‌کند.

در مسیر یک مأموریت تاریخی

می‌توان به‌سادگی چنین برداشت کرد که گرایش برشت به طبقات فرودست، از نوعی بیزاری او از خاستگاه بورژوازی‌اش ناشی می‌شود. با این‌حال، دفاع او از رفتارهای ضدبورژوازی ریشه‌ای نظام‌مند داشت. او در زندگی روزمره‌ی طبقات فرودست—حتی در شیوه‌های غیرقانونی تأمین معاش—نوعی کرامت تشخیص می‌داد.

به‌عنوان یک مارکسیست، برشت به «مأموریت تاریخی» طبقه‌ی کارگر باور داشت: طبقه‌ای که «طلا را از دل زمین بیرون می‌آورد»، می‌تواند جهان را دگرگون کند، حتی اگر بر اساس معیارهای بورژوازی «نامطلوب» یا «ضداجتماعی» تلقی شود.

می‌توان این دیدگاه را به‌مثابه نوعی ارتدوکسی مارکسیستی یا «غایت‌انگارانه‌ی منسوخ» تفسیر کرد—به‌ویژه در پرتو تجربه‌ی فاشیسم، ناتوانی جنبش کارگری در مهار آن، و فرسایش انسجام طبقاتی. با این‌حال، برشت توانست پس از پایان فاشیسم نیز به باورهای خود پایبند بماند، هرچند امید او به رهایی از درون طبقه‌ی کارگر تحقق پیدا نکرد.

او همچنان بر نقش ویژه‌ی طبقه‌ی کارگر تأکید می‌کرد، زیرا درک او از «طبقه» نه مکانیکی بود و نه تقلیل‌گرایانه، بلکه رابطه‌ای، تاریخی و دیالکتیکی باقی ماند.

منبع:

[https://www.academia.edu/105560801/Bertolt Brecht und der Traum von der klassenlosen Gesellschaft Teil 1 Bertolt Brecht and the Dream of the Classless Society Pt 1](https://www.academia.edu/105560801/Bertolt_Brecht_und_der_Traum_von_der_klassenlosen_Gesellschaft_Teil_1_Bertolt_Brecht_and_the_Dream_of_the_Classless_Society_Pt_1)